

Ultimate-purpose Causality in legal Actions in the Light of neurobiology Findings, laboratory economics and Contemporary Philosophy of Mind

Smaeil Keshavarz

Assistant Professor, Department of Law, Qazvin Branch, Islamic Azad University, Qazvin, Iran.
keshavarzsmail@gmail.com

Abstract

The aim of the present research is to investigate the philosophical foundations of purposefulness and reason-oriented actions with legal consequences in the light of new findings of neuroscience, behavioral economics and contemporary philosophy of mind. In aim to identify these foundations, firstly, the concept of ultimate reason-oriented purpose in human behavior was analyzed from the perspective of philosophers (from ancient Greece till now) and contemporary neuroscientists. Then, the position of purposefulness and reason-oriented behavior with legal consequences has been investigated. The main question of the research is whether or not a human being performs all his voluntary actions (with an emphasis on legal actions) in a purposeful and reason-oriented way? The main hypothesis of the research is that human voluntary actions, including legal actions, are rationally oriented and due to the realization of a purpose. The findings of the research in the position of rejecting such hypothesis indicate that many voluntary human actions, including some actions with legal consequences, are emotional with limited rationality and the influence of environmental stimuli. Accordingly, there would not be judged by the example of a reasonable person with complete rationality in view law. The proposal of the research is to adopt an approach in which, besides the rational and ultimateistic aspects, the limited rationality of man in calculating and analyzing situations the emotional aspects and the nervous system, and the influence of environmental stimuli in the choice of decision, be paved and human beings never be judges through relying on rationality in all situations with an ideal standard. Especially in sudden events and lacking enough time that it is not possible for humans to process accurately and completely rational in calculating all kinds of possibilities and their consequences and referring to the reasons of their beliefs, preferences and information to choose the appropriate behavior.

Keywords: Rationality, Legal actions, Neurobiological knowledge, Laboratory economics, Contemporary philosophy of mind.

Cite this article: Keshavarz, S. (2023). Ultimate-purpose Causality in legal Actions in the Light of neurobiology Findings, laboratory economics and Contemporary Philosophy of Mind. *Philosophy of Law*, 2(1), p.247-270.
<https://doi.org/10.22081/PHLQ.2023.67653.1041>

Received: 2022-12-22 ; **Revised:** 2023-01-28 ; **Accepted:** 2023-02-26 ; **Published online:** 2023-02-28

© The Author(s).

Article type: Research Article

Publisher: Baqir al-Olum University



<https://phlq.bou.ac.ir/>

علیت غایی در کنش‌های حقوقی در پرتو یافته‌های دانش عصب-زیست‌شناسی، اقتصاد آزمایشگاهی و فلسفه ذهن معاصر

اسماعیل کشاورز

استادیار، گروه حقوق، واحد قزوین، دانشگاه آزاد اسلامی، قزوین، ایران. keshavarzmaeil@gmail.com

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی مبانی فلسفی غایت‌مندی و دلیل‌محوری در کنش‌های دارای پیامدهای حقوقی در پرتو یافته‌های نوین علوم عصب‌پژوهی، اقتصاد رفتاری و فلسفه ذهن معاصر است. برای شناسایی این مبانی ابتدا به واکاوی مفهوم غایت، حیث التفاتی و دلیل‌محوری در رفتار انسانی از چشم‌انداز فیلسوفان (از یونان باستان تا کنون) و عصب‌پژوهان معاصر پرداخته شد. سپس جایگاه غایت‌مندی و دلیل‌محوری در رفتارهای دارای پیامدهای حقوقی مورد بررسی قرار گرفت. سوال اصلی پژوهش این است که آیا انسان همه کنش‌های ارادی خود (با تأکید بر کنش‌های حقوقی) را به نحو غایت‌مندانه و دلیل‌محور انجام می‌دهد یا خیر؟ فرضیه اصلی این پژوهش این است که کنش‌های ارادی انسان (از جمله کنش‌های حقوقی)، به نحو عقلانی، جهت‌مندانه و به دلیل تحقق امری مورد قصد، صورت می‌گیرد. یافته‌های حاصل از تحقیق در مقام ردّ این فرضیه، حاکی از آن است که بسیاری از کنش‌های ارادی انسان (از جمله برخی از کنش‌های دارای پیامد حقوقی) به نحو عاطفی، با عقلانیت محدود و تأثیر محرک‌های محیطی است. بر همین اساس، نمی‌توان آن را با الگوی انسان معقول (دارای عقلانیت کامل)، در حقوق مورد قضاوت قرار داد. پیشنهاد پژوهش اتخاذ رویکردی است که در آن علاوه بر جنبه‌های عقلانی و غایت‌گرایانه، به عقلانیت محدود انسان در محاسبه و تحلیل موقعیت‌ها، جنبه‌های عاطفی و سیستم عصبی، و تأثیر محرک‌های محیطی در گزینش تصمیم، توجه نموده و انسان را در همه موقعیت‌ها با استاندارد ایده‌آل متکی بر عقلانیت کامل، مورد داوری قرار ندهد. به ویژه در رویدادهای ناگهانی و فاقد زمان کافی که برای انسان امکان پردازش و محاسبه دقیق و کامل عقلانی انواع احتمالات و پیامدهای آنها و مراجعه به دلایل (باورها و ترجیحات) و معلومات خود، جهت گزینش رفتار مناسب وجود ندارد.

کلیدواژه‌ها: عقلانیت، کنش‌های حقوقی، دانش عصب-زیست‌شناسی، اقتصاد آزمایشگاهی، فلسفه ذهن

معاصر.

استناد به این مقاله: کشاورز، اسماعیل (۱۴۰۲). علّیت غایی در کنش‌های حقوقی در پرتو یافته‌های دانش عصب-زیست‌شناسی، اقتصاد آزمایشگاهی و فلسفه

ذهن معاصر. *فلسفه حقوق*، ۲۷(۱)، ص ۲۴۷-۲۷۰. <https://doi.org/10.22081/PHLQ.2023.67653.1041>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۰۹؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۱/۱۱/۰۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۰۷؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۱/۱۲/۰۹

نشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع)

نوع مقاله: پژوهشی

© نویسندگان



<https://phlq.bou.ac.ir/>

۱. مقدمه

موجودات زنده برحسب ساختار ارگانیستی و بیولوژیکی خود، دارای رویکردی التفاتی نسبت به محیط پیرامون خود هستند. بدین نحو که بر مبنای سیستم سوخت‌وسازانه خود، معطوف به دلیل یا غایتی اصیل، موسوم به حیات‌اند. تداوم و تکامل حیات نیازمند تأمین انرژی است. تأمین انرژی مستلزم حرکت و برهم‌کنش با محیط پیرامونی به عنوان منبع تأمین نیاز و انرژی است. همین مسئله موجب قرارگیری ارگانیسم‌ها در چرخه‌ای بیرونی و برهم‌کنش با محیط به خاطر تداوم حیات می‌شود (دیویی، ۱۳۹۱، ص ۲۶). آنچه کنش‌های موجود زنده را از واکنش‌های فیزیکی - شیمیایی اشیاء بی‌جان یا رفتار یک ماشین متمایز می‌سازد، این است که موجودات زنده - بویژه ارگانیسم‌های آگاه - براساس غایت یا دلیل، مرتکب رفتاری می‌شوند، که عالی‌ترین دلیل یا غایت، همان حفظ حیات است. در حالی که اشیاء بی‌جان، به استثناء سیستم‌ها و ربات‌های مجهز به شبکه‌های عصبی و هوش مصنوعی قوی پیوندی که تاحدودی با نحوه عملکرد موازی مغز انسان در قابلیت تفکر، محاسبه، استدلال و تصمیم‌گیری قابل مقایسه هستند (Lawe, 2001, p.221-7)، براساس علّیت فیزیکی محض، صرفاً واکنشی بازتابی به محرک‌های بیرونی می‌دهند (کاپلستون، ۱۳۷۰، ص ۱۷۸-۳۸۷، Goodman & Caramenico, 2013, p. 6). به گفته توماس نیگل^۱ در مقاله معروف «خفاش بودن به چه می‌ماند»، وجه تمایز ارگانیسم آگاه را از اشیاء بی‌جان نظیر صندلی، در این می‌داند که ارگانیسم آگاه سازواره‌ای است، که دارای گونه‌ای تجربه کیفی اول شخص نظیر کیفیت تجربه خفاش بودن است، که صرفاً از سوی خفاش‌ها قابل درک است و به همین ترتیب سایر موجودات زنده آگاه؛ در حالی که یک صندلی، تجربه‌ای کیفی از کیفیت و چگونگی صندلی بودن ندارد (Nagel, 1974, p. 435-450). انسان‌ها نیز به مانند سایر موجودات زنده، محاط در جهان هستی هستند و در هر لحظه، با محیط طبیعی و اجتماعی فرهنگی پیرامونی مواجهه معنادار دارند. هر انسان دارای پیمانه متفاوتی از تجربیات، دانش و معلومات، باورها و ترجیحات، امیال و آرزوها، نیازها و دل‌مشغولی‌ها، نبوغ و استعداد، نقاط قوت و ضعفی است که موجب می‌شود در موقعیت‌های رفتاری مشابه، واجد فهمی متفاوت، دلیل یا غایتی متفاوت، و در نهایت تصمیم‌گیری رفتاری متفاوت باشد (اشمیت، ۱۳۹۵، ص ۱۷۸). مقوله برهم‌کنش یا مواجهه معنادار و غایت‌مدارانه انسان با موقعیت‌های رفتاری در حقوق نیز بسیار تأثیرگذار است. اساساً بسیاری از موقعیت‌های محیطی - رفتاری، موقعیت‌هایی هستند که در حقوق منشأ آثار می‌شوند. نظیر موقعیت رفتاری انعقاد قرارداد با دیگری، موقعیت رفتاری منجر به تصادف، موقعیت رفتاری منجر به قتل یا ضرب و جرح دیگری. پرسشی که مطرح می‌شود این است، که با توجه به یافته‌ها و پیشرفت‌های نوین علوم اعصاب، علوم زیستی، اقتصاد رفتاری و

آزمایشگاهی در باب علل رفتارهای انسانی و رهیافت‌های جدید در زمینه فلسفه ذهن معاصر، چگونه می‌توان در موضوعات حقوقی نظیر خطاها و قراردادهای، بین رفتار انسانی و غایات و نیات او رابطه علیت برقرار نمود؟ این مقاله بر آن است تا ضمن بررسی دقیق خاستگاه فلسفی رویکرد غایت‌مدارانه به علل رفتار انسانی، به بررسی جنبه‌های حقوقی آن در پرتو یافته‌های جدید علوم اعصاب، اقتصاد رفتاری و فلسفه ذهن بپردازد.

۲. مبانی فلسفی مواجهه غایت‌مدارانه انسان با محیط

۲-۱. مفهوم غایت و غایت‌گرایی نزد فیلسوفان

مفهوم غایت و نقش آن در برقراری رابطه علیت از همان ابتدا محل چالش و اختلاف میان اندیشمندان بوده است. علت غایی در تعریف مرسوم به معنای آن چیزی است که به خاطر آن، شیء موجود یا فعل انجام می‌شود (ابن سینا، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۲۴؛ ملاصدرا، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۲۵۰). بر همین اساس، علت غایی امری مقدم بر فعل و علت فاعلی است؛ به نحوی که فعل به خاطر آن صورت می‌گیرد. به قول فیلسوفان، علت غایی، علت علیت فاعلی و عاملیت آن است (بهشتی، ۱۳۸۷، ص ۸۵-۸۷؛ بریه، ۱۳۷۴، ص ۲۵۸). خاستگاه اولیه رویکرد غایت‌مدارانه نسبت به علل حرکات طبیعی و رفتار انسانی را باید در آثار ارسطو جستجو نمود. ارسطو با طرح تمایز میان قوه/فعل و تغیر، حرکت و صیوروت و ارائه نظریه غایت‌مدارانه بر این باور است، که هر حرکت طبیعی به سوی غایتی متوجه است. به عبارت دیگر، پیشرفت از یک حالت بالقوه به یک حالت بالفعل که تجسم صورت در ماده است، صورت می‌گیرد. در زمینه علیت ذهنی، ارسطو با طرح مفهوم اراده به عنوان عقل متمایل یا میل معقول و سنجیده شده، بیان می‌دارد که فراگرد رفتار انسانی از این قرار است: یک: وجود میل به غایتی از سوی فاعل؛ دوم: اندیشیدن برای اتخاذ تصمیم از سوی فاعل به واسطه نیروی عقل؛ سوم: انتخاب و گزینش وسیله خاصی جهت رسیدن به غایت؛ چهارم: انجام رفتار مورد نظر (کاپلستون، ۱۳۷۰، ص ۳۸۷-۳۸۸).

توجه و گرایش ارسطو به اهمیت علت غایی بعدها نزد فیلسوفان اروپای قاره‌ای، فلاسفه اسلامی و فلسفه انگلوساکسون به گونه‌ای متفاوت مورد برخورد قرار گرفت. در فلسفه اروپای قاره‌ای پس از رنسانس و گسترش تدریجی علاقه به علوم طبیعی و فیزیک، چالشی بنیادین میان فیلسوفان در پذیرش و انکار علت غایی به وقوع پیوست. رنه دکارت و اسپینوزا^۱ را می‌توان از مخالفان علت غایی به‌شمار آورد (دکارت، ۱۳۶۴، ص ۱۷۷؛ بریه، ۱۳۷۴، ص ۲۱۵-۲۱۶). در مقابل فیلسوفانی چون لایب‌نیتس و کانت^۲،

1. René Descartes & Baruch Spinoza

2. Gottfried Wilhelm Leibniz & Immanuel Kant

تداوم‌بخش خط سیر فکری ارسطو و فیلسوفان قرون وسطا نظیر سنت آگوستین و توماس آکویناس در زمینه پذیرش علت غایی و اتخاذ رویکردی غایت‌گرایانه نسبت به رفتار انسانی بودند. از نظرگاه لایب نیتس، مبنای این تمایز وجود اصل جهت کافی است، که بر مبنای آن هیچ حادثه‌ای رخ نمی‌دهد، مگر اینکه دلیل یا جهت کافی برای وقوعش به نحو کنونی وجود داشته باشد. نظیر حرکت قایق روی آب که علت تغییرات روی آب می‌شود و پس از عبور، آب به حالت پیشین بازمی‌گردد (Leibniz, 1934, p. 75). کانت تمایز میان عملکرد مکانیستی اشیاء بی‌جان و عاملیت ارگانیستی اشیای جاندار را بر پایه غایت‌مندی موجودات زنده یا ارگانیسم بنا نهاد. بدین نحو که موجودات زنده دارای غایت حیات در خویشتن بوده و اشیاء بی‌جان فاقد چنین غایتی هستند؛ در نتیجه ارگانیسم‌ها می‌بایست توسط انسان به عنوان یک غایت طبیعی لحاظ شوند (Ginsborg, 2013, p.26).

در مقابل، فیلسوفان انگلیسی زبان چندان روی خوشی به علت غایی و مسئله غایت نشان ندادند. به‌طور کلی رویکرد تجربه‌گرایانه و ماتریالیستی فیلسوفان انگلیسی زبان نظیر هابز، هیوم و جان استوارت^۱، میل به مسئله‌علیت، به دلیل تأکید بر علل مکانیکی، فیزیکی و ملموس (نظیر علت مادی، فاعلی و صوری)، با علت غایی به دلیل جنبه‌های متافیزیکی و مشاهده‌ناپذیر سازگاری ندارد (کاپلستون، ۱۳۸۲، ج ۵، ص ۳۴-۳۶؛ Hume, 1969, p. 221؛ کاپلستون، ۱۳۸۰، ص ۸۷). با ورود به قرن بیستم شاهد گسترش اندیشه اثبات‌گرایی و توجه روزافزون به یافته‌های علوم تجربی (به‌ویژه فیزیک، زیست‌شناسی، عصب‌شناسی) و رویکردانی بیشتر از داده‌های متافیزیکی به دلیل اثبات‌ناپذیری آنها در حوزه فلسفه آنگلو‌ساکسون هستیم. رهاورد مکاتبی چون عمل‌گرایی، فایده‌گرایی، اثبات‌گرایی، رفتارگرایی و کارکردگرایی بروز و ظهور فیزیکیالیسم با دو رویکرد متفاوت نسبت به مقوله علت ذهنی و غایت‌مداری رفتار انسانی در حوزه انگلیسی زبان بوده است: فیزیکیالیسم تقلیل‌گرا و فیزیکیالیسم ناتقلیل‌گرا. از نقطه نظر فیزیکیالیسم تقلیل‌گرا، عناوینی چون غایت، نیت و انگیزه، اموری متافیزیکی محسوب می‌شوند که بنابر اصول مسلم فیزیکی نظیر اصل بستار یا کفایت فیزیکی و ضرورت علی، اصل منع تعیین مضاعف، نمی‌توانند علت یک رویداد فیزیکی محسوب شوند. تقلیل‌گرایان اساساً تفاوتی بین دلیل و علت در رفتار فیزیکی انسان قائل نیستند و رفتار انسانی را با همان مکانیزم روی اشیاء بی‌جان (از منظر سوم‌شخص و عینی) مورد بررسی قرار می‌دهند (Armstrong, 1978, p. 261-276; Kim, 2008, p.124-125). در مقابل از منظر فیزیکیالیست‌های ناتقلیل‌گرا، نیت‌مندی و غایت‌مداری بر پایه ویژگی‌های کیفی و اول شخص و التفاتی انسان استواراند. بر همین اساس نمی‌توان آن را به واکنش‌های نوروفیزیولوژیکی مغز فروکاست، تا بتوان از منظر اثباتی و سوم شخص مورد بررسی قرار داد (Searle, 2007, p. 52-53).

۲-۲. حیث التفاتی و مواجهه معنادار انسان به محیط

فیلسوفان اروپای قاره‌ای قرن ۲۰، از منظر پدیدارشناسی و هرمنوتیک، به مسئله انسان و هستی پیرامونی نگریده‌اند؛ که در این میان، نام فیلسوفانی چون هوسرل، هایدگر، گادامر و مرلوپوتی^۱ برجسته‌تر است. هایدگر با طرح تمثیل نجار و کارگاه نجاری، موقعیت محیطی- رفتاری را ترسیم می‌کند که در آن نحوه مواجهه و برهم کنش معنادار انسان با محیط پیرامونی و اتخاذ تصمیم و رفتار مناسب او به تصویر کشیده می‌شود. هایدگر بر این عقیده است که فهم معنای هر موقعیت محیطی و انتخاب رفتار مقتضی نهایی توسط سه پیش- ساختار صورت می‌گیرد که به «پیش- ساختارهای فهم» موسوم‌اند (Heidegger, 1996, p.140-142؛ اشمیت، ۱۳۹۸، ص ۱۳۰-۱۳۴).

گادامر نیز متأثر از رویکرد پیش- ساختارگرایانه هایدگر، واژه پیش‌دوری را به جای پیش ساختارهای هایدگر برمی‌گزیند. پیش‌دوری از دید گادامر به معنای آن نوع دوری است که پیش از بررسی نهایی عناصری که یک موقعیت را تعیین می‌کند، انجام می‌شود و برخلاف معنای منفی امروزی آن، به معنای دوری خلاف زود هنگام نیست (Gadamer, 2003, p.260-270). از دیدگاه وی برخلاف تجربه‌گرایان و ایدئالیست‌های خردباور، هیچ تمایزی بین شناسنده (فرد) و موضوع شناخت (محیط) وجود ندارد؛ بلکه همه چیز درون بافت مشترکی به نام سنت رخ می‌دهد. بافتی که در آن فرد براساس دل‌مشغولی‌های اجتماعی و تاریخی خود به پیش‌دوری موقعیت پیش‌رو و فهم معنای آن می‌پردازد (لان، ۱۳۹۸، ص ۱۰۱-۱۰۳).

موریس مرلوپوتی نیز تحت تأثیر هوسرل و هایدگر مسئله پدیدارشناسی ادراک را مطرح می‌کند، که بر جنبه بدن‌مندی ادراک و تفکر متمرکز است. از چشم‌انداز وی، انسان موجودی گسسته از جهان نیست؛ بلکه موجودی دارای حیث التفاتی است که تجربه‌های ادراکی او در مواجهه با موقعیت‌های محیطی از طریق حرکات بدنی، حساسیت و عاطفه آغاز می‌شود و در نهایت به ادراک آن موقعیت و ارتکاب رفتار بدنی منجر می‌شود. بر همین اساس، ادراک و آگاهی یک موقعیت، یک توان ذهنی یا مکانیکی محض نیست؛ بلکه امری بدن‌مند است. رفتار ارتکابی انسان، حیث التفاتی عملی است که از برهم‌کنش معنادار انسان با محیط پیرامونی شکل می‌گیرد (بیلی، ۱۳۹۹، ص ۹۰).

در فلسفه آنگلو-آمریکن قرن بیستم نیز، مسئله مواجهه و برهم‌کنشی انسان با محیط پیرامونی، به شکل گسترده‌ای مورد بحث قرار گرفته است. از نقطه نظر جان دیویی^۲ همه اشیاء نسبت به محیط‌شان واکنش نشان می‌دهند. با این وجود تفاوت اشیاء جان‌دار با بی جان آن است، که برای شیء بی جان هیچ مسئله‌ای

1. Edmund Husserl, Martin Heidegger, Hans-Georg Gadamer & Maurice Merleau-Ponty

2. John Dewey

در مواجهه او با محیطش پیش نمی‌آید که او را وادار به تفکر و گزینش راه حل بنماید؛ اما در ارگانسیم‌های زنده، به‌طور مکرر واکنش‌های گزینشی برای مواجهه با موقعیت‌های محیطی در راستای غایت حفظ و تداوم حیات مشاهده می‌گردد (کاپلستون، ۱۳۷۰، ص ۳۸۷-۳۸۸). از نظرگاه عمل‌گرایانه دیویی، انسان به عنوان یک عامل اخلاقی در برهم‌کنش با موقعیت‌های اجتماعی دارای سلوک جهت‌دار آگاهانه و عاقلانه معطوف به غایت است. به دیگر سخن، فاعل اخلاقی کسی است که هدفی را وجهه نظر دارد تا از طریق عمل بتواند به آن برسد. بر همین اساس انسان‌ها محیط پیرامونی خود را براساس آرزوها، عواطف، نیازها و کامیابی‌های خود مورد ارزیابی و داوری ارزشی قرار می‌دهند (کاپلستون، ۱۳۸۰، ص ۴۰۴).

اندی کلارک، دیوید چالمرز و آنتونیو داماسیو^۱ که هر سه از فیلسوفان ذهن و عصب‌پژوهان معاصر هستند، تحت تأثیر مرلوپونتی و دیویی بر جنبه‌های بدن‌مندانه و برهم‌کنشی انسان با محیط پیرامون تأکید دارند. از دیدگاه آنان، تفکر حاصل، توانایی تعامل اندام‌واره در برهم‌کنش با محیط پیرامونی است و نحوه خاص بدن‌مندی او، تعیین‌کننده نحوه و کمیت توانایی او برای تعامل در جهان است. کلارک و چالمرز در مقاله مشترکی با عنوان «ذهن امتدادیافته با تکیه بر برون‌گرایی فعال»، از تعامل و عدم مرزبندی ذهن، بدن و محیط، جهت شناخت، ادراک و تصمیم‌گیری سخن می‌گویند (Clark & Chalmers, 2002, p. 7-19). آنتونیو داماسیو با طرح فرضیه شاخص پیکری تحلیلی هزینه/فایده-محورانه از پیامدهای کنش مبتنی بر احساس و عاطفه انسان، خبر می‌دهد. به باور او، در تصمیم‌گیری‌های پیچیده که در آن فرد با گزینه‌های متعدد و پیامدهای احتمالی مختلف مواجه می‌شود، شاخص پیکری، نوع پیامدی را که با انجام دادن گزینه مدنظر می‌توان انتظار داشت به فرد منتقل می‌کند؛ به این مفهوم که وقتی احساس منفی با شاخص پیکری همراه باشد، فرد آن گزینه را به دلیل لطمات و مضرات احتمالی آن کنار می‌گذارد؛ اما وقتی احساس مثبت با شاخص پیکری همراه باشد، شخص آن کنش را مطلوب می‌بیند و به سمت انجام آن متمایل می‌شود (Damasio, 1994, p.1413-20).

۲-۳. تمایز علت و دلیل در پرتو یافته‌های آزمایشگاهی و عصب-فلسفه معاصر

مسئله تمایز میان علت فیزیکی و دلیل به عنوان علت غایی، از دیرباز تاکنون نزد فیلسوفان و دانشمندان محل مناقشه بوده است. از اواخر قرن بیستم نزد عصب‌پژوهان و اقتصاددانان مناقشه‌ای جدی در خصوص وجود علیت ذهنی و اراده آزاد یا فقدان آن درگرفته است. مسئله غایت‌مندی نیز از آنجا که وابسته به آگاهی و آزادی اراده انسان در گزینش تصمیم براساس دلایل (غایات) حین ارتکاب عمل است، تحت تأثیر این چالش علمی قرار گرفت. به‌طور خلاصه رهاورد آزمایش‌های متعددی که از سوی

1. David John Chalmers & Antonio Damasio

عصب‌پژوهان، روان‌شناسان و اقتصاددانان در زمینه علیت ذهنی صورت گرفته، حاکی از سه رویکرد فکری مختلف است:

رویکرد اول، مبتنی بر فقدان تأثیرگذاری علی مؤلفه‌های ذهنی نظیر آگاهی و اراده آزاد در تصمیم‌گیری است. بنابر نتایج حاصل از آزمایش‌های برخی عصب‌پژوهان نظیر بنجامین لیت، یانگستدیت و فرید^۱، «پتانسیل آمادگی»^۲ به عنوان فرایند آغازین تصمیم‌گیری در مغز، مبنایی ناآگاهانه دارد. مغز حدود ۳۵۰ الی ۴۰۰ میلی ثانیه (این رقم در آزمایش‌های دیگر متفاوت است) پس از شروع پتانسیل تصمیم‌گیری، افراد را از فرایند تصمیم آگاه می‌کند. بدین ترتیب، مغز فرایندهای مقدماتی عمل اختیاری را آغاز می‌کند، پیش از آنکه فاعل اصلاً از هرگونه خواست یا قصدی برای انجام عمل خیردار شود (Libet, 1992, p. 263; Youngsteadt, 2008; Fried & et al., 2011, p. 548-562). این تقدم ناآگاهی آغازین بر آگاهی، از سوی این دانشمندان و برخی مفسران و فیلسوفان، دلالت بر عدم تأثیر آگاهی و توهم اراده آزاد یا نفس غیرمادی در تصمیم‌گیری دارد (Clayton, 2010, Vol. 2, p. 990-991; Matheson, 2010, p. 294-295; Harris, 2012; Banks & Pocket, 2007, p. 658 ص ۱۱۳-۱۱۴). به‌طور خلاصه این رویکرد به دلیل تأکید بر علیت فیزیکی محض میان فرایندهای مغزی منتهی به انقباض ماهیچه‌ای و ارتکاب رفتار فیزیکی از سوی انسان، مبین رویکردی فیزیکیالیستی است، که برای مؤلفه‌های ذهنی نظیر آگاهی و نفس جایگاهی در تأثیرگذاری علی قائل نیست. از آنجا که علیت غایی یکی از مظاهر علیت ذهنی و مبتنی بر تأثیرگذاری آگاهی و نیت به عنوان مؤلفه‌های غیرفیزیکی بر گزینش تصمیم براساس دلایل و غایات است، نتایج این آزمایش‌ها منجر به فقدان علیت غایی خواهد شد.

رویکرد دوم، برخلاف رویکرد اول بر تأثیرگذاری علی مؤلفه‌های ذهنی نظیر اراده، آگاهی و نفس عقلانی در محاسبه و گزینش عقلانی بهترین تصمیم، براساس دلایل مناسب (باورها و ترجیحات) استوار است. ماحصل آزمایش‌هایی که از سوی برخی عصب‌پژوهان نظیر ویلدر پنفیلد، بوگارد و شواتس^۳ صورت گرفته حاکی از آن است، که وجود عنصر غیرفیزیکی موسوم به نفس یا خود بر گزینش و انتخاب آزادانه تصمیم از سوی دلایل و غایات مؤثر است. اینکه انسان خود از روی دلیل یا هدفی دست خود را بالا ببرد یا یک الکترود نصب شده بروی مغز موجب تحریک مغز و بالا رفتن دست همان انسان شود، کاملاً از سوی فرد آزمایش شده، قابل شناسایی است. اینکه تصاویر حاوی سکس یا خشونت به

1. Benjamin Libet, Elsa Youngsteadt & Fried

2. Ready potential

3. Schwartz, Beauregard & Wilder Penfield

عنوان یک مشارکت‌کننده فعال دیده شود یا ناظری بی‌طرف، وابسته به انتخاب خود انسان است و این انتخاب در میزان تحریک‌پذیری مغز او تأثیر دارد و این انتخاب نکته‌ای است که حاکی از تأثیرگذاری علی خود یا نفس بر مغز می‌شود. اینکه یک بیمار دارای اختلال فکری-عملی، خود را یک قربانی بی‌اختیار ببیند یا خود را فاعلی مختار، در جهت‌دهی مجدد به زندگی خود و در درمان اختلالش مؤثر است (Schwartz & Begley, 2002; Penfield, 1975, p. 76-77; Beauregard, 2007, p. 131-140;

عموسلطانی، ۱۳۹۷، ص ۱۲۸-۱۳۰). بدین ترتیب از این نقطه‌نظر، هرچند مغز به عنوان سطح پایین و اساس فعالیت‌های ذهنی به‌شمار می‌رود و بدون مغز اساساً هیچ‌گونه مؤلفه ذهنی نظیر اراده و آگاهی میسر نیست، با این وجود، حاصل برهم‌کنش سلول‌های کوچک نورونی مغز، منجر به نخواستگی^۱ یا پدیداری ویژگی‌های کلی سطح بالا (مؤلفه‌های ذهنی) می‌شود که قابل فروکاهش به ویژگی‌های فیزیکی سطح پایین و قابل اندازه‌گیری با مکانیزم‌های فیزیکی نیست. در عین حال، این ویژگی‌های سطح بالا (مؤلفه‌های ذهنی) توانایی تأثیرگذاری علی بر ویژگی‌های سطح پایین را دارند؛ به نحوی که در نهایت در گزینش نهایی تصمیم مؤثر خواهند بود (Archinov & Fuchs, 2003, p.6; عموسلطانی و عبادی، ۱۴۰۲، ص ۹۷). خود بنجامین لیبت که سرآغاز این چالش عصب-فلسفی در خصوص علیت ذهنی محسوب می‌شود، در تکمیل نتایج آزمایشگاهی خود به این نتیجه می‌رسد، که علی‌رغم ناآگاهانه بودن فرایند آغازین تصمیم‌گیری (۵۰ میلی ثانیه پیش از انقباض ماهیچه‌ای انجام رفتار)، آگاهی این قابلیت را دارد که فرایند آغاز شده را (۱۵۰ میلی ثانیه پیش از انقباض ماهیچه‌ای جهت انجام رفتار) کنترل و یا متوقف کند. به تعبیر وی، آگاهی در وتو کردن تصمیم ناآگاهانه نقش دارد که خود می‌تواند دلیلی بر تأثیرگذاری علی مؤلفه‌های ذهنی در گزینش نهایی تصمیم باشد (Libet, 1992, p. 54).

در زمینه تأثیرگذاری علیت ذهنی غایی (دلایل) در گزینش عقلانی تصمیم می‌توان از نظریه «انتخاب عقلانی»^۲، یا «عقلانیت کامل» در حوزه بررسی رفتار اقتصادی انسان نام برد. به‌طور خلاصه بنا بر این نظریه، انسان در مواجهه با موقعیت‌های محیطی اقتصادی، به نحو عقلانی رفتار می‌کند؛ به گونه‌ای که بر پایه دلایل عقلانی مناسب (باورها، امیال و ترجیحات) مبادرت به گزینش محاسبه‌گرایانه تمامی احتمالات و امکانات پیشرو و گزینش مناسب‌ترین ابزار جهت تحقق غایت (حداکثر سود یا حداقل ضرر) می‌نماید (Engelen, 2007, p.15-35; Elster, 2009, p.16-17; رنانی و همکاران، ۱۳۹۶، ص ۷-۱۴).

رویکرد سوم، از یک طرف هم‌نوا با رویکرد دوم، بر قابلیت تأثیرگذاری علی مؤلفه‌های ذهنی به

1. Emergentism

2. Rational Choice Theory

خصوص علّیت غایبی مبتنی بر دلیل در انتخاب تصمیم و رفتار مقتضی صحنه می‌گذارد و از این حیث با رویکرد اول مخالف است. اما از طرف دیگر، آنچه این رویکرد را از رویکرد دوم متمایز می‌سازد، کیفیت نقش آفرینی مؤلفه‌های ذهنی به ویژه علّیت غایبی مبتنی بر دلیل در گزینش تصمیم است. خاستگاه رویکرد سوم را می‌بایست در اندیشه برخی از نظریه‌پردازان اقتصاد رفتاری^۱ جستجو نمود. مطابق رهیافت حاکم بر اقتصاد رفتاری، چنانچه رفتار اقتصادی انسان (نظیر رفتار مصرف‌کننده هنگام معامله کردن، سرمایه‌گذاری در بازار سهام، افتتاح حساب سودآور در بانک و...) را نمونه‌ای از رفتارهای معمول او در کنش‌های روزمره به حساب آوریم، این رفتار واجد بن‌مایه‌های روان‌شناختی و واقع‌گرایانه است (Kahneman & Tversky, 1979, p. 263-291; Altman, 2012; Kamro & Leunshatin, 2004, p. 262-469).

یکی از موضوعات جالب توجه در حوزه اقتصاد رفتاری، توجه به یافته‌های آزمایشگاهی است. بنابر برخی یافته‌های آزمایشگاهی صورت گرفته از سوی روان‌شناسان و اقتصاددانان حوزه اقتصاد رفتاری، برخلاف رویکرد دوم که مبتنی بر عقلانیت کامل و انتخاب عقلانی انسان در گزینش تصمیم براساس دلایل و غایات (باورها، امیال و ترجیحات) است، انسان‌ها از منظری واقع‌گرایانه در بسیاری اوقات به نحو عقلانی و بر پایه انتخاب بهترین دلایل جهت حداکثرسازی سود و حداقل‌سازی ضرر عمل نمی‌کنند (Skouras, Avlonitis & Indounas, 2005, p. 362-374; Kahneman, 1994, p. 18-36; Kahneman & Tversky, 2000; Thaler, 2001, p. 19). بلکه منشأ این رفتار غیرعقلانی برخاسته از محدودیت‌های عصبی - شناختی مغز است که موجب بروز توهمات شناختی (خطا و سوگیری اشتباه به دلیل فقدان اطلاعات یا ناقص بودن اطلاعات، یا اشتباه در روش قالب‌بندی و پردازش اطلاعات) و اتخاذ چشم‌اندازی زیان‌گريزانه (به جای سودمحورانه) می‌شود (Kahneman & Tversky, 1979, p. 263-291; Altman, 2012, p. 15). بر همین اساس، نظریه‌پردازان اقتصاد رفتاری نظیر سایمون، آلتمن و ویلکینسون^۲، در مقام رویگردانی از مدل انتخاب عقلانی و عقلانیت کامل در رفتارهای اقتصادی، از رویکرد عقلانیت محدود پشتیبانی می‌کنند. رویکردی که براساس آن انسان‌ها به دلیل محدودیت‌های شناختی - عصبی خود در جمع‌آوری اطلاعات کامل و مؤثر در تصمیم‌گیری، داشتن اطلاعات ناقص و بعضاً نادرست، ظرفیت محدود محاسباتی مغز و نااطمینانی اطلاعات در دسترس، و همچنین جنبه‌های عاطفی - هیجانی خود (به ویژه در موقعیت‌هایی که به دلیل فقدان فرصت، مستلزم تصمیم‌گیری فوری است)؛ دچار باورها و ترجیحات (دلایل) مغایر با عقلانیت کامل و در نتیجه، رفتاری مغایر با آن می‌شوند. از این‌رو، رویکرد مناسب جهت تحلیل رفتار انسان می‌بایست براساس تحلیلی واقع‌گرایانه و

1. Behavioral economics

2. Herbert A. Simon, Altman & Wilkinson

روان‌شناختی از ظرفیت محدود عقلانیت انسان در گزینش تصمیم باشد (رنانی، ۱۳۹۶، ص ۱۷-۲۹؛ Simon, 1990, p.189-204; Altman, 2012, p.70-72, 146-160; Wilkinson & Klaes, 2012, p. 7-12; Simon, 1990, p.15). اقتصاد آزمایشگاهی یکی از رهیافت‌های اخیر است که در راستای مرتفع‌سازی برخی معایب اقتصاد رفتاری و تکمیل جنبه‌های تجربی و آزمایشگاهی آن، به مطالعه رفتار اقتصادی انسان در محیط‌های اقتصادی نظیر بازار و پاسخگویی به سؤالات اقتصادی از طریق داده‌های قابل استناد در شرایط کنترل شده آزمایشگاهی می‌پردازد، که حسب مورد به‌صورت میدانی یا در محیط آزمایشگاهی صورت می‌پذیرد (احمدی و معطوفی، ۱۳۹۹، ص ۱۵۷؛ Smith, 2018, p. 4262-4275). بنابر یافته‌های حاصل از آزمایش‌های اقتصاددانان آزمایشگاهی نظیر ورنون اسمیت و مکنزی^۱، مغز انسان در روندی تکاملی در برهم‌کنش با محیط اجتماعی- اقتصادی پیرامون خود انطباق و تکامل یافته است. بر همین اساس، تحلیل درست رفتار اقتصادی انسان و انجام آزمایش‌های میدانی یا محیطی از سوی اقتصاددانان می‌بایست با در نظر گرفتن تأثیر محیط‌های اقتصادی پیرامونی (نظیر بازار) بر رفتار عقلانی انسان و شباهت محیط آزمایشگاهی با محیط واقعی صورت گیرد؛ (McKenzie, 2010; Smith, 2008, p. 9؛ احمدی و معطوفی، ۱۳۹۹، ص ۱۶۰؛ رنانی و همکاران، ۱۳۹۶، ص ۳۵). روی هم‌رفته، رویکرد اقتصاد رفتاری و اقتصاد آزمایشگاهی به دلیل تأکید و تمرکز بر سه ویژگی برهم‌کنش انسان با محیط و تأثیرگذاری محیط اقتصادی (نظیر بازار) در نوع رفتار و تصمیم انتخابی، تأثیر مؤلفه‌های بدن‌مندانه نظیر هیجانات و عواطف در تصمیم‌گیری (به خصوص در موقعیت‌های فوری) و جنبه تکاملی مغز و رفتار عقلانی انسان، به رویکرد زیست‌شناسان و عصب‌پژوهان تکاملی نظیر آنتونیو داماسیو متمایل است، که رفتار انسان را محصول برهم‌کنش سه عامل مغز، بدن و محیط می‌دانند. کما اینکه برخی اقتصاددانان رفتاری نظیر آلتمن در آثار خود به اندیشه‌های داماسیو استناد کرده‌اند (Altman, 2012, p. 72؛ رنانی و همکاران، ۱۳۹۶، ص ۲۹).

متأثر از این سه پارادایم تجربی و آزمایشگاهی حاکم در عصب‌شناسی و اقتصاد رفتاری، فیلسوفان تفسیرهای متناسب با آن را طرح نموده‌اند. از منظر فیلسوفان تقلیل‌گرا (نظیر جیگوان کیم و دیوید آرمسترانگ^۲)، دلایل به عنوان امری ذهنی تلقی شده و فاقد کارکردی علی هستند؛ چرا که بنابر اصل بسته بودن علل فیزیکی و تیغ اوکام، امور و تغییرات فیزیکی علت کافی فیزیکی دارند و تصور وجود علت دیگری نظیر دلیل یا غایت در عرض علت فیزیکی ناممکن و نامعقول است (Armstrong, 1978, p. 261-276; Kim, 2008, p.124).

1. Vernon Lomax Smith & Richard McKenzie

2. Jaegwon Kim & David Armstrong

همچنین از نظرگاه ویتگنشتاین^۱، توجیهات و استدلال‌هایی که انسان در قالب دلایل انجام یک عمل مطرح می‌کند، واجد جنبه علی یا سببی نیستند (Schroeder, 2019, p. 3). در نقطه مقابل، بخش عمده‌ای از اندیشمندان که به رویکرد دوم گرایش دارند، بر این اندیشه هستند که دلایل دارای جنبه سببی و علی، در وقوع رفتارهای انسانی مؤثر هستند. از نقطه نظر پیتر وینچ در رویداد توقف ماشین پشت چراغ قرمز، علت توقف، ترمز گرفتن راننده است، در حالی که دلیل توقف، رعایت قوانین راهنمایی رانندگی از سوی راننده است. بنابراین، برخلاف رخدادهای طبیعی در علوم اجتماعی، دلیل ارتکاب یک رفتار را نمی‌توان به علت انجام آن فروکاست (Winch, 1958, p. 83). از آنجا که انسان موجودی دارای اختیار و نیروی عقل محسوب می‌شود، پس برای گزینش یک رفتار صحیح در هر موقعیت رفتاری براساس سنجش و محاسبات عقلانی اقدام می‌کند. به عبارت دیگر، دلایل گزینش و ارتکاب یک رفتار واجد جنبه‌های عقلانی است. بر همین اساس برای فهم دلیل یک رفتار نیز می‌بایست مرتکب را موجودی عقلانی و پیرو قواعد منطقی و عقلانی بر شمرد و او را با معیارهای عقلانیت و قاعده‌مندی مورد تحلیل قرار داد (آفانظری، ۱۳۹۳، ص ۴-۵). از دیدگاه جان سرل^۲ ساختار منطقی تبیین رفتار ارادی انسان به دلیل اتکا بر دلیل، متفاوت از علت‌های طبیعی است. به باور او هنگامی که می‌گوییم شخص S بنا به دلیل R، مرتکب رفتار B می‌شود، تبیینی متفاوت از علیت طبیعی A، علت C است، چراکه در این حالت، تبیین صحیح متکی بر دلیلی است، که شخص به خاطر آن، رفتار مقتضی را انجام داده است و اگر این‌گونه باشد، شناخت دلیل انجام رفتار انسان مستلزم مفروض گرفتن شخص یا عامل عقلانی است که قابل فروکاستن به رویداد فیزیکی نیست (Searle, 2007, p. 52-53). دونالد دیویدسن و دانیل دنت^۳ نیز با طرح مدلی هنجاری و عقلانی بر ذهن معتقدند که رفتار انسان بر پایه دو پیش فرض عقلانیت و سازگاری و صحت قابل تبیین است؛ بدین مفهوم که باید باورها و دلایلی را به انسان نسبت دهیم که براساس آنها کارهای او معقول شمرده شود و دیگر اینکه، نمی‌توان دلایل یا باورهای متناقض را به انسان نسبت داد؛ چراکه انسان‌ها به‌طور معمول به نحو صحیح و بدون تناقض مرتکب رفتاری می‌شوند (Davidson, 1970, p. 207-224; Dennett, 1987, vol. 87, p. 339-350). دیوید سن در مقاله مشهوری با عنوان «کنش‌ها، دلایل و علل رخدادهای ذهنی، فلسفه به منزله روان‌شناسی»، به تفصیل به تمایز میان علت‌ها و دلایل در رفتار انسانی پرداخته است. به‌طور خلاصه از دیدگاه وی امور ذهنی نظیر میل و باور که به منزله دلیل انجام رفتاری تلقی می‌شوند، در صورتی می‌توانند فعلی را عقلانی جلوه دهند که علت آن فعل باشند و افعال انسانی به دلیل عقلانی و قصدمندانه بودنشان نمی‌توانند صرفاً با توضیح مکانیکی و

1. Ludwig Josef Johann Wittgenstein

2. John Rogers Searle

3. Donald Davidson & Daniel Dennett

مادی محض تبیین شوند (Davidson, 2001, p.12-19). به‌طور کلی از منظر این رویکرد، انسان موجودی عقلانی است و بر پایه عقلانیت ابزاری و پیامدگرا، کنش‌های او معطوف به پیامدهایی است که از پیش، مورد قصد یا نیت وی بوده است. به عبارت دیگر، عامل انسانی براساس دلایل رفتار می‌کند (Elster, 1991, p.109-129). دلایل انتخاب عقلانی یک رفتار از سوی عامل، ترکیبی از باورها و امیال (ترجیحات) وی هستند؛ به گونه‌ای که میل وی را با توجه به باورها و امیال دیگرش به بهترین صورت ممکن محقق نمایند (Engelen, 2007, p.19; Duchaine & et al., 2001, p. 225-230).

در نهایت از منظر برخی اندیشمندان فلسفه ذهن نظیر آنتونیو داماسیو، اندی کلارک و دیوید چالمرز که متمایل به رویکرد سوم هستند، انتخاب و گزینش هر تصمیمی در هر موقعیت رفتاری، محصول برهم‌کنش سه عامل مغز، بدن و محیط است. لذا از یک طرف برخلاف رویکرد اول، صرفاً علیت فیزیکی بین مغز، بدن و محیط برقرار نیست؛ بلکه انسان دارای خویشی (نفس) کیفی، التفاتی و اول-شخص است که دارای امیال و عواطف بوده که دلیل یا غایت بسیاری از تصمیم‌گیری‌های اوست.

از طرف دیگر برخلاف رویکرد دوم، اولاً ظرفیت‌های ذهنی و مغزی انسان برای محاسبه و پردازش اطلاعات، محرک‌های محیطی پیشرو و در نهایت انتخاب ابزارهای مناسب جهت رسیدن به هدف و گزینش رفتار مناسب، محدود و پراشتباه است و در همه انسان‌ها یکسان نیست. امری که موجب بروز رفتارهای بی‌شماری در انسان می‌شود که از نقطه نظر عقلانیت، رفتاری غیرعقلانی و غیرمنطقی محسوب می‌شود (Simon, 1990, p.1518; Altman, 2012, p.147). به عبارت ساده‌تر، تحلیل واقع‌گرایانه از انسان با انسان عقلانی و هدفمند که در هر موقعیت رفتاری، با دسترسی به اطلاعات کامل، واجد باورهای صحیح و دلایل مناسب و انتخاب محاسبه‌گرانه و دقیق بهترین ابزار برای رسیدن به هدف یا غایت باشد، فاصله دارد (Engelen, 2007, p.21).

ثانیاً، جهات یا دلایل انجام یک فعل، مبین نوعی پیش‌فرض مبنی بر عقلانیت یا هنجارمندی رفتار انسانی است؛ به این مفهوم که در هر موقعیتی چه نوع ترکیبی از مؤلفه‌های ذهنی و التفاتی نظیر باور، میل، آگاهی و...، منجر به فلان رفتار خواهد شد. بدیهی است رویکرد عقلانیت هنجاری، حاوی نگاهی کل‌گرا و مبتنی بر ایده‌آل قوام‌بخشی عقلانیت است که بر پایه آن کنش‌های انسان به عنوان موجودی قصد-مند، دارای معنا و تفسیری واحد مبتنی بر عقل است (اسمخانی، ۱۳۹۷، ص ۱۴۲-۱۴۵). به گونه‌ای که یافتن عقلانیت در کنش‌های دیگران به معنای بازشناسی عقلانیت خودمان در گفتار و رفتار آنهاست (Davidson, 1998, p. 319). در حالی که یافته‌ها و گرایش‌های اخیر در علوم زیست-عصب‌پژوهی از یک طرف و علوم شناختی از طرف دیگر، نظیر اندیشه‌های آنتونیو داماسیو و اندی کلارک، لیکاف و جانسون^۱

حاکمی از آن است، که در تحلیل علت رفتار ارتكابی (مثلاً رانندگی با سرعت غیرمجاز)، ترکیبی از برهم‌کنش مؤلفه‌های ذهنی، بدنی و محیطی فرد، موجب وقوع رفتار می‌شود. به عبارت دیگر باید گفت، تمایزی بین امور ذهن، بدن و محیط برقرار نیست؛ بلکه رفتار انسان، حاصل تعاملی پیچیده میان ارگانیسم (شامل مغز و بدن) و محیط است (Coward, 2004, p.1). هیچ بخشی از بدن انسان، مرزی بین عقل و عاطفه ایجاد نکرده و مغز انسان به عنوان محل سنجش‌گری عقلانی نیز کاملاً متأثر از عواطف و احساسات است؛ به نحوی که در بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها نظیر تصمیمات اقتصادی همچون سرمایه‌گذاری در بورس، استدلال محض ناتوان و فاقد کارایی است و انسان بر حسب دریافت احساسات مثبت یا منفی ناشی از تحلیل هزینه-فایده گزینه‌های مختلف، رفتار و تصمیم مناسب را گزینش می‌کند (Damasio & Bechara, 2005, p. 336-72).

۳. غایت‌گرایی و دلیل‌گرایی در کنش‌های حقوقی

بنابر یک تقسیم‌بندی سنتی، در روابط میان اشخاص، رخدادهای حقوقی به تناسب اثری که اراده اشخاص در ایجاد و آثار آن دارند، به اعمال حقوقی و وقایع حقوقی طبقه‌بندی می‌شوند. عمل حقوقی نظیر قرارداد، بنا بر تعریف حقوقدانان در نظام‌های حقوقی مختلف، واجد دو ویژگی بسیار مهم است: ۱- عمل حقوقی با اراده شخص محقق می‌شود. به عبارت دیگر عمل حقوقی، عملی ارادی است؛ ۲- عمل حقوقی با هدف یا تئیت تحقق نتیجه معین صورت می‌گیرد و اثر ایجاد شده با خواست و اراده فاعل منطبق است (کاتوزیان، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۱؛ شهیدی، ۱۳۸۰، ص ۳۳). به دیگر سخن، انجام اعمال حقوقی دارای دلیل و بر پایه حیث التفاتی است؛ به گونه‌ای که معطوف به سوی غایت معین و از پیش قصد شده است. در حقیقت، وقایع حقوقی رخدادهایی هستند که وقوع برخی از آنها ارادی نیست، نظیر تولد و وفات؛ لیکن برخی وقایع حقوقی در اثر اراده واقع می‌شوند. ارتكاب فعل خطا (اعم از خطای مدنی، نقص قرارداد، تخلف و خطای کیفری یا جرم) در زمره وقایع حقوقی ارادی محسوب می‌شوند (کاتوزیان، ۱۳۹۲، ص ۲؛ شهیدی، ۱۳۸۰، ص ۳۴). از سوی دیگر، ارتكاب رفتار خطا به‌طور معمول به دو صورت انجام می‌شود: در حالت اول، برخی خطاها با هدف یا تئیت تحقق نتیجه یا غایت معینی صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر، در این قبیل خطاها انسان در موقعیت رفتاری پیش‌رو دارای اراده تحقق غایت یا نتیجه از پیش قصد شده است که دلیل یا علت غایی انجام آن محسوب می‌شود. به این دسته از خطاها، خطای عمدی اطلاق می‌شود؛ نظیر قتل یا ضرب و جرح عمدی یا تخریب مال دیگری. در حالت دوم، نتیجه واقع شده از قبل مورد قصد و تئیت مرتکب نبوده است؛ اما این نتایج یا پیامدها برای مرتکب در حین مواجهه با موقعیت رفتاری مربوطه، محتمل و قابل پیش‌بینی است. به این حالت در حقوق، تقصیر یا بی‌احتیاطی اطلاق می‌شود (اردبیلی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۳۳، ۲۴۵؛ میرمحمدصادقی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۳۲). همان‌طور که ملاحظه می‌شود، نظام‌های حقوقی غالباً بر پایه رویکردی

غایت‌مدارانه و دلیل - محور بنا نهاده شده‌اند. در چهارچوب هر نظام حقوقی، انسان واحد حیث التفاتی است؛ بدین معنا که کنش‌های او به نحو دلیل‌مندانه (به‌خاطر چیزی یا درباره چیزی) صورت می‌گیرد، یا باید فرض را بر این گرفت که براساس رویکرد جهت‌مندانه، انسان می‌بایست پیامدهای محتمل عملش را پیش‌بینی و مورد التفات و توجه قرار دهد. از طرف دیگر، در هر نظام حقوقی، انسان به عنوان موجودی عقلانی و هنجارمند دانسته می‌شود. بر همین اساس و به قول دیوید سن، کنش‌های او با ملاک عقلانیت هنجاری سنجیده و قضاوت می‌شود (بیلی، ۱۳۹۹، ص ۲۲۹). از یک انسان معقول و هنجارمند انتظار می‌رود، در هر موقعیت محیطی - رفتاری به پیامدهای حقوقی رفتار خود التفات داشته باشد. در نتیجه، نظام‌های حقوقی به گفته ماکس وبر^۱ - جامعه‌شناس معروف آلمانی - متمایل به شکل‌دهی یک نمونه انسان مثالی مبتنی بر معیارهای عقلانی، به عنوان یک الگوی رفتاری مطلوب و ایده‌آل هستند (کرایب، ۱۳۸۲، ص ۱۰۴). وبر با طرح مدلی از عقلانیت که به عقلانیت ابزاری مشهور است، بیان می‌دارد که کنش‌های اجتماعی انسان معنادار بوده و از میان طبقه‌بندی کنش‌های چهارگانه سنتی، عاطفی، ارزشی و هدفمند، عقلانی‌ترین کنش، زمانی است که هدف، وسیله و پیامدهای آن به حساب می‌آید و سنجیده می‌شود و به طرز عقلانی به سوی اهداف معینی متمایل می‌گردد (کرایب، ۱۳۸۲، ص ۱۰۰). تصور انسان اتوپایی معقول، مبین رویکردی استعلائی و ایده‌آلیستی است که ریشه‌های آن به عالم مثل افلاطونی می‌رسد. برای مثال، در حقوق رومی، «پدر خوب خانواده^۲» و در حقوق کامن‌لا «انسان معقول و متعارف^۳»، دو نمونه از انسان مثالی یا اتوپایی و استعلائی هستند، که شاخصه سنجش رفتار نیت‌مندانه انسان‌های عادی محسوب می‌شوند؛ به نحوی که در مواجهه با هر موقعیت رفتاری، با التفات به پیامدهای احتمالی عمل خود، رفتار معقول و مناسبی را اتخاذ می‌کنند (ژوردن، ۱۳۹۴؛ کشاورز، ۱۳۹۸، ص ۵۹، ۱۵۳، ۱۷۱؛ Kaczorowski, 1990, p.1128-1129). برای نمونه فیلسوفان پراگماتیست انگلیسی نظیر ویلیام جیمز^۴ و جان دیویی، رفتار اخلاقی (نظیر رفتار حقوقی) را رفتاری معقول و ناظر به هدف یا غایت تلقی می‌کنند. بر همین اساس نیز ملاک شناسایی رفتار درست و خطا نیز آثار و پیامدهای آن است (کاپلستون، ۱۳۷۰، ص ۴۰۰). بدین ترتیب ما با سه مؤلفه زمانی جهت‌دار مواجه می‌گردیم: غایت، کنش، پیامد. غایت یا دلیل، معطوف و منجر به کنش می‌شود. کنش نیز آثار و پیامد به دنبال دارد. به عبارت دیگر، انسان‌ها در ابتدا، نیت یا قصد انجام عملی را دارند و سپس این نیت را از طریق انجام کنش پدیدار می‌کنند. انجام کنش نیز، به دلیل تأثیراتی که در محیط پیرامونی ایجاد می‌کند، دارای پیامدهایی

1. Max Weber

2. Banus Pater Familias

3. Reasonable person

4. William James

خواهد بود. برای مثال، نظام‌های حقوقی داشتن قصد را مبنای انعقاد قرارداد می‌دانند؛ این قصد می‌بایست از طریق کنش لفظی (شفاهی یا کتبی) یا بدنی (فعل یا اشاره) ظهور یابد (کاتوزیان، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۲۴۸-۲۵۴؛ شهیدی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۳-۱۴۶). درحقیقت، با انجام کنش انعقاد قرارداد، پیامدهای انعقاد قرارداد که همانا ایفای تعهدات قراردادی است، بر عهده کنشگر قرار می‌گیرد.

۳-۱. پارادایم حاکم بر کنش‌های حقوقی در باب علیت غایی و نقد آن

همانطور که در قسمت پیشین اشاره شد، نظام‌های حقوقی بر پایه الگویی عقلانی و هنجارمند استوار اند. بدین ترتیب که در هر موقعیت رفتاری دارای پیامدهای حقوقی، از انسان انتظار می‌رود مطابق با آن الگو یا استاندارد رفتاری (پدر خوب خانواده یا انسان معقول) عمل کنند. همچنین در کلیه نظام‌های حقوقی آگاهی، اراده، و نیت (غایت) فرد در انجام کنش‌های حقوقی و انتساب پیامدهای آن به مرتکب امری ضروری است. بر همین اساس از میان رویکردهای سه‌گانه حاکم بر علیت ذهنی و غایی در میان عصب‌پژوهان، اقتصاددانان و فیلسوفان، نظام‌های حقوقی از دیرباز تاکنون رویکرد دوم را برگزیده‌اند؛ زیرا اساساً موقعیت‌های واجد آثار حقوقی چیزی جز موقعیت‌های عادی روزمره انسان نیست. عمل حقوقی عقد بیع همان کنش اقتصادی خرید و فروش است. حوادث منجر به صدمات بدنی یا مالی که حسب مورد ممکن است، موجب مسئولیت کیفری یا مدنی شوند، در کنش‌های عادی اجتماعی و روزمره رخ می‌دهند. به نظر نویسنده، رویکرد کنونی در نظام‌های حقوقی، با تکیه بر رویکرد سوم که حاوی رهیافت‌های نوینی نسبت به مقوله علیت ذهنی و غایی است، از چند نقطه نظر قابل نقد است:

۱) تصور اینکه همه پیامدهای ناشی از واکنش به یک موقعیت‌های رفتاری منتسب به دلیل عقلانی (انگیزه‌ها و اهداف پیشین) باشد، یا تمامی پیامدهای احتمالی یک کنش (ازجمله پیامدهای حقوقی) حین تصمیم‌گیری به نحو معقول برای او قابل پیش‌بینی باشد، صرفاً مبتنی بر مدل انسان عقلانی و عقلانیت ابزاری استوار است. مدلی که براساس آن عمل عقلانی عملی است، که عامل فکر می‌کند، بهترین پیامدها را دارد (Elster, 1991, p.109-129). در این مدل از عقلانیت، انسان‌ها همواره براساس نیت و مقاصد پیشین رفتار می‌کنند؛ به نحوی که اگر عامل، دلایلی برای ارتکاب رفتاری داشته و این دلایل علت انجام آن فعل باشد، رفتار او نیت‌مند محسوب می‌شود. نادرستی این تصور ناشی از این است، که بسیاری از موقعیت‌های رفتاری به صورت غیرمنتظره و ناگهانی رخ می‌دهند و به جهت اندک بودن زمان انتخاب رفتار، قابل اطمینان بودن یا نادرستی اطلاعات و پاسخ به این قبیل محرک‌های محیطی، توأم با تفکر و برنامه‌ریزی هدفمند و بررسی پیامدهای احتمالی هریک از تصمیمات گزینش شده خواهد بود. همچنین مستلزم تصمیم‌گیری و انجام واکنشی شهودی و اکتشافی و ناآگاهانه است (Wilkinson & Klaes, 2012, p. 8). فرض کنید راننده «الف» با ورود غیرمنتظره و غیرمجاز عابر «ب» به بزرگراه، جهت عبور از عرض آن، مواجه می‌شود. در این موقعیت رفتاری، فرصت کافی جهت تفکر و

انتخاب هدفمندانه، عقلانی و صحیح یک رفتار (ترمز کردن بدون برخورد اتومبیل‌های عقبی، یا انتخاب مسیر جایگزین بدون برخورد با خودروهای کناری) دیگر میسر نیست؛ بلکه راننده به صورت کاملاً شهودی و ناآگاهانه و بر مبنای سیستم ارگانیسمی بدن خود در اثر هیجان ناشی از ترس برخورد با عابر، فرمان اتومبیل را به یکی از دو سمت عابر منحرف می‌کند، بدون اینکه به پیامدهای تصمیم خود بیندیشد و اساساً بدون اینکه فرصت و امکانی برای پیش‌بینی پیامدهای عملش داشته باشد. در چنین حالتی، در صورت برخورد اتومبیل مذکور با اتومبیل‌های دیگر و بروز سانحه و خسارت مالی یا جانی، آیا حادثه و متعاقباً مسئولیت حقوقی ناشی از آن، منتسب به راننده خواهد شد یا خیر؟ در صورتی که پاسخ مثبت باشد و راننده به‌طور کامل یا نسبی، مسئول جبران خسارت وارده برای دیگر اتومبیل‌ها و سرنشینان آنها باشد، باید گفت نظام حقوقی صرفاً بر پایه علیت فیزیکی و بدون وجود علیت ذهنی، رابطه سببیت را برقرار نموده و عامل را مسئول جبران خسارت به شمار آورده است. هرچند امکان دارد، از بُعد اجتماعی این مسئله مطرح شود که رفتار انسان در محیط اجتماعی برای اشخاص بی‌گناه تولید خسارت مالی یا جانی کند. در مثال مذکور می‌توان از منظر حقوقی-اجتماعی پاسخ داد، صاحبان اتومبیل‌هایی که در اثر برخورد راننده «الف» با آنها دچار خسارت مالی یا جانی می‌شوند، هیچگونه اذن یا اقدامی به ضرر خود نکرده‌اند، ولی در اثر فعل راننده «الف» قربانی خسارت گردیده‌اند. بنابراین، حمایت از حقوق از دست رفته آنها مستلزم تحمیل مسئولیت به عاملی است که مرتکب فعل زیانبار گردیده است. گفتنی است، نظام فقهی ما و قانون مدنی و مجازات فعلی متأثر از نظام فقهی نیز، بر پایه حمایت از زیان دیده استوار است و زیان زننده حتی اگر محجور یا در خواب نیز موجب ضرر مالی یا جانی به دیگری شود، خود یا عاقله او (حسب مورد) ضامن پرداخت خسارت یا دیه خواهد بود (مراغه‌ای، ۱۴۱۷ق، ص ۴۳۴-۴۴۹؛ شهید ثانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۱۵؛ میر محمدصادقی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۱۳۶؛ کاتوزیان، ۱۳۷۸، ص ۱۶۲). مشابه مواردی که یقیناً فرد فاقد علیت ذهنی (آگاهی، اراده و نیت) است؛ اما به دلیل برقراری علیت فیزیکی بین فعل او و خسارت دیگری، ضامن محقق می‌شود. با این وجود و به نظر نویسنده، انتظار یک نظام حقوقی از اشخاص مبنی بر گزینش رفتار معقول براساس دلایل (غایات) مناسب در همه موقعیت‌های رفتاری، منطقی به نظر نمی‌رسد. تحمیل نتایج ناخواسته و غیرقابل پیش‌بینی، به ویژه در موقعیت‌هایی که به علت زمان اندک، سیستم مغزی انسان به مانند موقعیت‌های زمان‌دار، قابلیت تفکر و محاسبه احتمالات رفتاری مختلف و پیش‌بینی پیامدهای آن، امکان توجه به داده‌ها و پیش-ساختارهای فهم خود (باورها، معلومات و تجربیات، امیال و ترجیحات) جهت گزینش مطلوب نتیجه (غایت مناسب) و تصمیم‌گیری متناسب با آن را ندارد، با منطق سیستم عصبی و زیست‌شناختی انسان همخوان نیست. لزوم جبران خسارت زیان‌دیدگان بی‌گناه ضرورتاً و صرفاً از طریق تحمیل بار مسئولیت به فردی که هیچگونه علیت ذهنی در تحقق پیامدهای ناخواسته و غیرقابل پیش‌بینی نداشته است، میسر نمی‌شود؛ بلکه می‌توان این قبیل

خسارات را از طریق نهادهای اجتماعی نظیر بیت‌المال، صندوق تأمین خسارت‌های بدنی یا بیمه‌های خصوصی جبران نمود.

۲) تصور اینکه انسان‌ها در همه موقعیت‌های رفتاری به نحو معقول و هنجاری عمل می‌کنند (رویکرد هست انگار) یا اینکه می‌باست عقلانی رفتار کنند (رویکرد باید-انگار) نیز، در بسیاری موقعیت‌های رفتاری ناصحیح به نظر می‌رسد. خود این مسئله که انسان‌ها عقلانی رفتار می‌کنند یا باید عقلانی رفتار کنند، پرسشی بسیار عمیق و پاسخ داده نشده است. صرف نظر از اینکه مرزهای رفتار عقلانی/غیرعقلانی به هیچ وجه در هیچ نظام حقوقی و به طور کلی در علوم انسانی و طبیعی به نحو واضح متمایز و شفاف به تصویر کشیده نشده‌اند و معیارهای متعدد و مورد اختلافی در خصوص عقلانیت از سوی اندیشمندان مطرح گردیده است (قائم‌نیا، ۱۳۸۳، ص ۴-۸)؛ زیرا اساساً در بسیاری از موقعیت‌ها انسان‌ها رفتار مورد انتظار یک انسان معقول را از خود ابراز نمی‌کنند؛ بلکه کاملاً تحت تأثیر نیروی عاطفه، احساس و هیجان ناشی از آن عمل می‌کنند (Damasio & Bechara, 2005, p. 336-72). فرض کنید فردی با مشاهده رابطه جنسی همسرش با فرد دیگر، از شدت هیجان ناشی از این مشاهده این محرک محیطی، مرتکب قتل یا ضرب و جرح می‌شود؛ فردی در اثر خشم ناشی از شنیدن الفاظ رکیک و توهین‌آمیز طرف مقابل، به خشونت فیزیکی متوسل می‌شود؛ فردی در اثر ترس شدید ناشی از تهدید و ارباب طرف مقابل (بدون اینکه تهاجمی از سوی صورت گرفته باشد)، مبادرت به رفتاری می‌کند که دفاع مشروع تلقی نمی‌شود؛ فردی در اثر هیجان ناشی از تحریک جنسی فرد دیگر، مرتکب رابطه جنسی نامشروع می‌شود؛ فردی در اثر تحریک ناشی از خوشحالی اطرفیان خود راجع به سرمایه‌گذاری نزد یک شرکت نمایندگی خودرو یا خرید سهام و وعده دریافت سود سرمایه‌گذاری بسیار کلان، متمایل به سرمایه‌گذاری می‌شود، در حالی که شرکت مزبور اساساً در مسیر ورشکستگی است؛ در تمامی مثال‌های فوق، همان مکانیزم و سیستم مغزی که انسان را به سمت رفتار معقول سوق می‌دهد، وی را در مسیر رفتاری به ظاهر نامعقول هدایت کرده است. به عبارت دیگر، در این قبیل موقعیت‌ها که به لحاظ عصب-زیست‌شناختی، تحریک شدید سیستم عصبی و مغزی، موجب صدور فرمان عصبی به ماهیچه‌های بدن و ارتکاب رفتار می‌شود، مغز نمی‌تواند به مانند موقعیت‌های عادی با در اختیار داشتن زمان کافی، به محاسبه‌گری دقیق موقعیت، سنجش احتمالات مختلف و پیامدهای حقوقی آن (از حیث پاداش یا تنبیه)، مراجعه به تجربه زیسته پیشین خود (باورها، معلومات، تجربیات و ترجیحات) جهت گزینش رفتار عقلانی بپردازد. نویسنده در مقام رد و انکار کامل مسئولیت در این قبیل موارد نیست؛ بلکه درصدد توجه

۱. به موجب ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی هر گاه مردی همسر خود را در حال زنا با مرد اجنبی مشاهده کند و علم به تمکین زن داشته باشد، می‌تواند در همان حال آنان را به قتل برساند.

نظام‌های حقوقی به مؤلفه‌های محیطی و جنبه‌های بدن‌مندانه و عاطفی رفتار انسان است. به ویژه در موقعیت‌هایی که محرک‌های بیرونی، ادراکات حسی و بدنی انسان بیشتر از شاخص متافیزیکی عقلانیت بر سیستم عصبی و مغزی انسان تأثیرگذارند. همان‌طور که در بخش پیشین گفته شد، رهیافت‌های اخیر جامعه‌شناسان، اقتصاددانان و روانشناسان در حوزه مطالعات رفتار و تصمیم‌گیری انسان حاکی از این است، که تصور انسان بر پایه مدل عقلانیت کامل و هدفمند تصویری خلاف واقعیت‌های رفتار روزمره انسان و به طور کلی با انسان عادی و متعارف ناسازگار است (رنانی و همکاران، ۱۳۹۶، ص ۱۸-۲۴). بر همین اساس، از دیدگاه نویسنده و با تکیه بر رویکرد سوم، در حوزه مطالعات حقوقی می‌بایست، تصورات مبتنی بر استانداردهای نوعی انسان کامل، نظیر پدرخوب خانواده یا انسان معقول را که برپایه عقلانیت کامل و هدفمندی رفتار انسان استوارند، را وانهاد، و به جای مقایسه انسان عادی با استاندارد نوعی انسان معقول، بر واقعیت‌ها و داده‌های جزئی و اختصاصی موجود در هر موقعیت رفتاری که عمدتاً حاوی مؤلفه‌های غیرعقلانی (نظیر عواطف، هیجانات، امیال) عامل و نیز ویژگی‌های منحصر به فرد محرک‌های محیطی هستند، تأکید ورزید. مسئله‌ای که می‌تواند تأثیری شگرف و انقلابی بزرگ در اصول، قواعد و نحوه استدلال‌ورزی حقوقی داشته باشد. به دیگر سخن، تصور نظام حقوقی از انسان می‌بایست بر پایه عقلانیت محدود و بدن‌مند (عاطفه-محور) بازسازی شود.

۴. نتیجه‌گیری

بنابر سنتی دیرینه از یونان باستان تا اواخر قرن بیستم در علوم مختلف انسانی، تصور غالب از انسان بر پایه استاندارد نوعی، انتزاعی و متافیزیکی استوار بود؛ انسانی معقول و غایت‌گرا که در مواجهه با هر موقعیت رفتاری به صورت هدفمند و با ابزاری موسوم به پیش‌ساختارهای فهم خود، رفتار مناسب را شناسایی و گزینش می‌کند. در پرتو این تلقی از انسان، در موقعیت‌های دارای پیامدهای حقوقی نیز به مانند دیگر موقعیت‌های محیطی-رفتاری، از انسان امروزی چنین انتظاری می‌رود. در صورتی که برهم‌کنش حقوقی انسان بر پایه پیش‌ساختارهای فهم انسان و به صورت هدفمند یا دلیل‌محور صورت می‌گیرد؛ چراکه مواجهه انسان با هر محرک یا موقعیت محیطی، مستلزم فهم معنای موقعیت پیش‌رو است و فهم معنای هر موقعیت، براساس پیمانه‌ای صورت می‌گیرد، که حاصل سنت یا تجربه زیسته او در زندگی است. پیمانه‌ای مرکب از باورها و ارزش‌ها، امیال و ترجیحات، تجربیات و معلومات، نیازها و دغدغه‌های شخص. از طرف دیگر، انسان موجودی غایت‌مند تلقی شده که در گزینش هر کنش و تصمیمی، دارای دلیل یا غایتی است. اعمال و وقایع حقوقی نیز بنا بر باور غالب حقوقدانان، رفتارهایی جهت‌مند و دلیل‌محور شمرده شده‌اند؛ به گونه‌ای که با قصد تحقق نتیجه یا اثری معین صورت می‌گیرند، یا فرض بر این است که انسان می‌بایست پیامدهای عمل خویش را مورد توجه و پیش‌بینی قرار دهد. با این وجود، از اواخر قرن بیستم در پی دستاوردهای نوین علوم عصب-زیست‌شناختی، اقتصاد رفتاری و

فلسفه ذهن معاصر، پایه‌های این باور مرسوم و ریشه‌دار مورد خدشه و تزلزل واقع شده است. داده‌های این علوم، تمایز سنتی میان امر عقلانی/احساسی را مورد نفی قرار می‌دهد و بر جنبه برهم‌کنش میان ذهن، بدن و محیط به عنوان مؤلفه‌های تأثیرگذار بر رفتار انسانی تأکید دارد. داده‌هایی که بر جنبه‌های بدن‌مندانه، اتفاقی و پیش‌بینی‌ناپذیر برهم‌کنش انسان با موقعیت‌های محیطی تأکید دارد. بر همین اساس به نظر می‌رسد، رویکرد مناسب و همگام با این یافته‌های نوین، رویکردی است که در عین پذیرش جنبه‌های عقلانیت محدود و غایت‌گرایانه انسان در گزینش رفتار مناسب در هر موقعیت رفتاری، تأثیر مؤلفه‌های محرک‌های محیطی، هیجانات، ادراکات بدنی و عاطفی، مکانیزم عصبی مغز و برهم‌کنش میان این عوامل را در کیفیت گزینش تصمیم، قضاوت اخلاقی و حقوقی نسبت به فاعل آن، مورد توجه و اهمیت قرار دهد.



منابع

- ابن سینا (۱۳۸۳). *اشارات و تنبیهات*. قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ج ۳.
- احمدی، شهرزاد؛ معطوفی، علیرضا (۱۳۹۹). بررسی عقلانیت اقتصاد رفتاری در حسابداری ذهنی با مطالعه اقتصاد آزمایشگاهی. *پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی*، ۲۸ (۹۵)، ص ۱۸۰-۱۳۷.
- اردبیلی، محمدعلی (۱۳۸۳). *حقوق جزای عمومی*. تهران: میزان، ج ۱.
- اسمخانی، محمدرضا (۱۳۹۷). *معنا، معرفت و دیگری در فلسفه دیویدسن*. تهران: نشر ققنوس.
- اشمیت، لارنس (۱۳۹۸). *هرمنوتیک*. علیرضا حسن‌پور. تهران: نقش و نگار.
- آقائظری، حسن (۱۳۹۳). *علت و دلیل در امور اجتماعی*. روش‌شناسی علوم انسانی، شماره ۸۱.
- بریه، امیل (۱۳۷۴). *تاریخ فلسفه*. ترجمه علیمیراد داودی. تهران: نشر دانشگاهی.
- بهشتی، احمد (۱۳۸۷). *هستی و علل آن: شرح اشارات و تنبیهات*. تهران: موسسه بوستان کتاب.
- بیلی، اندرو (۱۳۹۹). *متفکران فلسفه ذهن*. ترجمه یاسر پوراسماعیل. تهران: نشر لگا.
- دکارت، رنه (۱۳۶۴). *اصول فلسفه*. منوچهر صناعی دره‌بیدی. تهران: نشر آگاه.
- دیویی، جان (۱۳۹۱). *هنر به منزله تجربه*. ترجمه مسعود علیا. تهران: انتشارات ققنوس.
- رنانی، محسن و همکاران (۱۳۹۶). *نقد انتخاب عقلانی از منظر رویکردهای رقیب*. *پژوهش‌های اقتصادی*، شماره ۷۳.
- ژوردن، پاتریس (۱۳۹۴). *اصول مسئولیت مدنی*. مجید ادیب. تهران: نشر میزان.
- شهیدی، مهدی (۱۳۸۰). *تشکیل قراردادها و تعهدات*. تهران: مجد.
- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۲ق). *مسالك الافهام فی شرح شرائع الاسلام*. قم: موسسه المعارف الاسلامیه.
- عموسلطانی، محمد مهدی (۱۳۹۷). *اراده آزاد برخاسته از جوهر مجرد نفس یا ویژگی نخواستسته*. *جستارهای فلسفه دین*، شماره ۱.
- عموسلطانی، محمد مهدی؛ عبادی، احمد (۱۴۰۲). *فروگاهش گرای یا نخواستسته‌گرایی؟ پژوهش‌های فلسفی*، ۱۷ (۴۳)، ص ۸۹-۱۱۱.
- قائم‌نیا، علیرضا (۱۳۸۳). *چیستی عقلانیت*. ذهن، شماره ۱۷.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۷۰). *تاریخ فلسفه*. سید جلال‌الدین مجتبوی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۱.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۰). *تاریخ فلسفه*. بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۸.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۲). *تاریخ فلسفه*. جلال‌الدین مجتبوی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۵.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۸). *الزامات خارج از قرارداد: مسئولیت مدنی*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۲). *قواعد عمومی قراردادها*. تهران: شرکت سهامی انتشار، ج ۱.
- کرایب، یان (۱۳۸۲). *نظریه اجتماعی کلاسیک*. شهناز مسماپرست. تهران: آگاه.
- کشاورز، اسماعیل (۱۳۹۸). *ساختار مسئولیت مدنی*. تهران: مجد.
- لان، کریس (۱۳۹۸). *ویژگی‌نشینان و گادامر*. مرتضی عابدینی فرد. تهران: پارسه.
- مراغه‌ای، میرعبدالفتاح (۱۴۱۷ق). *العناوین الفقہیہ*. قم: موسسه النشر الاسلامی.
- ملاصدرا (۱۴۱۲ق). *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*. بیروت: داراحیاء التراث العربی، ج ۲.

میرمحمدصادقی، حسین (۱۳۹۲). *حقوق کیفری اختصاصی*. تهران: میزان، ج ۱.

- Armstrong, D.M. (1978). Naturalism, Materialism and First Philosophy. *Philosophia*, 8(2-3), p.261-276.
- Archinov, V. & Fuchs, Ch. (2003). *Causality, Emergence, Self-Organisation*. A publication of the international working group on 'Human Strategies in Complexity: Philosophical Foundations for aTheory of Evolutionary Systems, NIA-Priroda.
- Altman, M. (2012). *Behavioral Economics for Dummies*. Mississauga: John Wiley & Sons.
- Banks, W.P. & Pockett, S. (2007). *Benjamin Libet's work on the neuroscience of free will*. In: M. Velmans & S. Schneider (ed.s). *The Blackwell Companion to Consciousness*.
- Clark, A. & Chalmers, D. (2002). The extended Mind. *Oxford university press*, 58(1), p. 7-19.
- Clayton, P. (2010). *Freedom, Consciousness, and Science: An Emergentist Response to the Challenge*. In: Melville Y. Stewart, *Science and Religion in Dialogue*, Vol.2. Wiley-Blackwell.
- Cowart, M. (2004). *Embodied cognition*. Internet Encyclopedia of Philosophy
- Davidson, D. (1970). *Mental Events*. In: L. Foster & J.W. Swanson (Eds.), *Experience and Theory* (pp. 79-101). Amherst: University of Massachusetts Press.
- Dennett, D. (1987). Mid-term examination. *The Journal of Philosophy*, 87(4), p. 339-350.
- Davidson, D. (2001). *Essays on Actions and Events*. Oxford University Press.
- Damasio, A. (1994). The Somatic Marker hypothesis and the Possible Functions of profrontal cortex. *Philosophical Transactions: Biological Sciences*, 351(1346).
<https://doi.org/10.1098/rstb.1996.0125>
- Davidson, D. (1998). Replies to rorty, Stroud, McDowell, *Crítica. Revista Hispanoamericana de Filosofía*, 30(90), p. 89-112.
- Damasio, A. & Bechara, A.R. (2005). The somatic marker hypothesis; a neural theory of economic decision. *Games and Economic Behavior*, 52(2), p. 336–372.
<https://doi.org/10.1016/j.geb.2004.06.010>
- Duchaine, B., Cosmides, L. & Tooby, J. (2001). Evolutionary Psychology and the Brain. *Cognitive Neuroscience*, Vol. 11.
- Elster, J. (1991). Rationality and Social Norms. *European Journal of Sociology*, 32(1).
- Elster, J. (2009). *Reason and Rationality*. S. Rendall (Trans.), Princeton University Press.
- Engelen, B. (2007). *Rationality and Institutions: An Inquiry into the Normative implications of Rational Choice Theory*. Doctoral Dissertation. Katholieke Universiteit Leuven.
- Fried, I. & Mukamel, R. & Kreiman, G. (2011). Internally Generated Preactivation of Single Neurons in Human Medial Frontal Cortex Predicts Volition. *Neuron*, No.69, p. 548–562
- Gadamer, H.G. (2003). *Truth and Method*. Second revised. New York: Continuum.
- Ginsborg, H. (2013). *Kant's Aesthetics and Teleology*. In: Stanford Encyclopedia of Philosophy.

- Goodman, L. & Caramenico, D. (2013). *Coming to Mind, The Soul and Its Body*. University of Chicago Press.
- Harris, S. (2012). *Free Will*. New York: Free Press.
- Heidegger, M. (1996). *Being and Time*. Trans. by J. Stambaugh. New York: State University Press.
- Hume, D. (1969). *A Treatise of Human Nature*. Oxford University Press.
- Kahneman, D. & Tversky, A. (1979). Prospect theory: An analysis of decision under risk. *Econometrica*, No.47, p. 263-291.
- Kahneman, D. (1994). New challenges to the rationality assumption. *Journal of Institutional and Theoretical Economics*, 150(1), p. 18-36.
- Kahneman, D. & Tversky, A. (2000). *Choices, Values and Frames*. Princeton University Press.
- Kamro, J.S. & Leunshatin, C. (2004). Violence-Related Disparities Experienced by Black Youth and Young Adults: Opportunities for Prevention. *American Journal of Preventive Medicine*, 55(4), p. 262-469.
- Kim, J. (2008). *Physicalism, or Something Near Enough*. Princeton University Press.
- Kaczorowski, R. (1990). Common law background of nineteenth century tort law. *Ohio State Law Journal*, 51(5), p. 1127-1200.
- Libet, B. (1992). The neural time-factor in perception, volition and free will. *Revue de Mé'taphysique et de Morale*, No. 2, p. 255-72.
- Lowe, E.J. & Lawe, J. (2001). *An Introduction to the Philosophy of Mind*. United Kingdom: Cambridge University Press.
- Leibniz, G. (1934). *Philosophical Writing*. Selected and Translated by M. Morris. London: J.M. Dent & Sons Co.
- Matheson, S. (2010). *Biology, the Incarnation, and Christian Materialism*. In: Stewart Melville, Science and Religion in Dialogue, Vol. 2. Blackwell.
- McKenzie, R.B. (2010). *Predictably Rational: In: Search of Defenses for Rational Behavior in Economics*. New York: Springer Heidelberg Dordrecht.
- Nagel, T. (1974). What is it like to be a bat? *The Philosophical Review*, 83(4), p. 435-450.
- Penfield, W. (1975). *The Mystery of the Mind*. Princeton: Princeton University Press.
- Schroeder, S. (2019). *Reasons, causes, desires and ispositions*. University of reading, routledge.
- Schwartz, J. & Begley, S. (2002). *The Mind and the Brain: Neuroplasticity and the Power of Mental Force Paperback*. Harper Perennial Power of Mental Force, New York: Regan Books.
- Skouras, T., Avlonitis, G.J. & Kostis, A. Indounas (2005). Economics and Marketing on Pricing: How and Why Do They Differ. *Journal of Product and Brand Management*, 14(6), p. 362-374.
- Searle, J.R. (2007). *Freedom and Neurobiology: Reflections on Free Will, Language, and Political Power*. Columbia University Press.

- Simon, H. (1990). *Bounded Rationality*. In: *Utility and Probability*. J. Eatwell, M. Milgate & P. Newman (Eds.). New York: Norton.
- Smith, V.L. (2008). *Rationality in Economics: Constructivist and Ecological Forms*. New York: Cambridge University Press.
- Thaler, R. (2001). Anomalies. *Journal of Economic Perspectives*, 15(1).
- Smith, V.L. (2018). *Experimental Methods in Economics*. In: *The New Palgrave Dictionary of Economics*, p.4262-75. Inaugural lecture at the Laboratori d'Economia Experimental (LeeX) of the Universitat Pompeu Fabra.
- Winch, P. (1958). *The Idea of Social and its Relation to Philosophy*. London: Routledge & Kegan Paul.
- Wilkinson, N. & Klaes, M. (2012). *An Introduction to Behavioral Economics*. Hampshire: Palgrave Macmillan.
- Youngsteadt, E. (2008). *Case Closed for Free Will?* Science nowadays News.

